

بررسی دلایل مبنایی توکیل ناپذیری اقرار قاطع دعوی

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۲۸

تاریخ تأیید: ۹۰/۱/۲۴

فخرالدین اصغری آقمشهدی*
غلامعلی درویشی**

چکیده

با وجود اینکه نظریه توکیل پذیری اقرار در فقه دارای شهرت زیادی است، ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹، اقرار قاطع دعوا را غیرقابل توکیل اعلام کرده است. از این رو، این سؤال مطرح می‌شود که دلایل مبنایی اقدام مزبور از سوی قانون‌گذار چه بوده است؟ دلایلی را که برای توجیه ماده ۲۰۵ می‌توان برشمرد، عبارت‌اند از: لزوم اصیل بودن مقر، لزوم ضرری نبودن اقرار علیه دیگران، لزوم رعایت مصلحت موکل، اجماع فقها، لزوم مباشرت موکل در انجام اقرار، اختصاص داشتن اقرار به امور انشایی و اصل برائت. مقاله حاضر این دلایل را مورد نقد قرار داده و آنها را برای توجیه ماده ۲۰۵ کافی ندانسته است. از این رو، پیشنهاد می‌گردد؛ ماده مزبور، اصلاح شود.

واژگان کلیدی: اقرار قاطع دعوی، وکالت، مقدمات دعوی، وکالت در توکیل.

۱۶۹

حقوق اسلامی / سال هشتم / شماره ۲۸ / بهار ۱۳۹۰

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران (fasgharia@yahoo.com).

** کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه مازندران (darvishi@yahoo.com).

مقدمه

در بند ۹ ماده ۶۲ و مواد ۳۶۸ و ۳۶۹ قانون آ.د.م. مصوب ۱۳۱۸ هجری شمسی، در مبحث وکالت و اختیارات وکیل، مقرر شده بود که اقرار قاطع دعوی که در دادگاه از سوی وکیل واقع شده، علیه موکلش نافذ و مؤثر است؛ مشروط بر اینکه در وکالت‌نامه تصریح به چنین اختیاری شده باشد. همچنین اقرار به مقدمات و سبب دعوی از سوی وکیل، نیاز به تصریح در وکالت‌نامه نداشت و علیه موکل او مؤثر بود. قانون‌گذار در سال ۱۳۷۹ در جهت اصلاح قانون آ.د.م، مواد مذکور را نسخ کرده است. چه آنکه در تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر داشت: «سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء، قابل توکیل نیستند». در ماده ۲۰۵ نیز در تکمیل تبصره ۲ ماده ۳۵ مقرر می‌دارد: «اقرار وکیل علیه موکل خود، نسبت به اموری که قاطع دعوا است، پذیرفته نمی‌شود. اعم از اینکه اقرار در دادگاه یا خارج از دادگاه به عمل آمده باشد». این مواد در حالی تصویب شده‌اند که نظریه توکیل‌پذیری اقرار در فقه و حقوق دارای شهرت زیادی بوده و ادله و مستندات نیز جهت اثبات نظریه مزبور وجود دارد که در ابتدا فقط به ذکر این مطلب اکتفا می‌شود که در ماده ۳۵ ق.آ.د.م، قانون‌گذار وکالت در اموری را منع کرده است که موکل آن را استثنا کرده یا توکیل در آن خلاف شرع باشد. در حالی که هیچ دلیلی که مبنی بر منع شرعی باشد، موجود نیست. با توجه به نص ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م، وکالت برای اقرار در دادگاه‌ها پذیرفته نمی‌شود.

شایان ذکر است که در بحث اقرار به وکالت چهار حالت مطرح می‌شود: حالت اول، این است که موکل امری را نزد وکیل اقرار کرده و اختیار بازگویی آن را در مراجع قضایی به وی داده باشد. حالت دوم، این است که موکل امری را نزد وکیل اقرار کرده، اما اختیار بازگویی آن را در مراجع قضایی به وی نداده باشد. حالت سوم، این است که موکل امری را نزد وکیل اقرار نکرده است، ولی به وکیل اختیار تام در اقرار را داده است. حالت چهارم این است که موکل امری را نزد وکیل اقرار نکرده و به وکیل اختیار

تام در اقرار را نداده است. در حالت دوم و چهارم اقرار وکیل علیه موکل، حجت نیست و بیشتر ادله‌ای که برای نفی توکیل‌پذیری اقرار، ارائه شده است؛ این دو حالت را در برمی‌گیرد. از این رو، باید آنها را از موضوع مقاله خارج دانست و اختلاف نظر حقوقدانان و فقیهان منحصر به دو حالت اول و چهارم است. در مقاله حاضر، بعد از تعریف اقرار قاطع، دلایل مبنایی ماده ۲۰۵ را مورد بررسی قرار داده و در نهایت، نظر برگزیده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. تعریف اقرار قاطع دعوا

قانون‌گذار در سال ۷۹ در جهت اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی سابق، اقرار قاطع را نیابت‌ناپذیر معرفی کرده است. در حالی که در قانون هیچ تعریفی از اقرار قاطع دعوا، ارائه نشده است. در این مقاله به بررسی و تعیین دقیق ماهیت چنین اقراری، با توجه به نظرات مؤلفین حقوقی، برخی مواد قانونی مرتبط و آرای صادره از دیوان عالی کشور خواهیم پرداخت تا محدوده حکم استثنایی ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م، تبیین گردد.

۱-۱. نظر مؤلفین حقوقی

نظر حقوقدانان در بیان مفهوم اقرار قاطع دعوا حائز اهمیت است. آنها نیز در بیان مفهوم آن، با استعانت از مواد قانونی مرتبط به بیان نظر خود پرداخته‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

یکی از مؤلفین حقوقی می‌نویسد:

اقرار قاطع دعوا به اقراری گفته می‌شود که شامل خواسته مطلوب مدعی گردد و دادرس را از رسیدگی به دعوا معاف و ممنوع سازد و تعریفی که در ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی از اقرار ارائه شده (اخبار به حق)، ناظر به چنین اعترافی است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۴۴).
به عنوان مثال: خواهان، ضمن دادخواست ادعا می‌کند؛ پولی را که به خواننده پرداخته، بابت وام بوده است و اکنون خواهان، استرداد مثل آن است. خواننده در برابر این ادعا و با انصراف از اماره مدیونیت مذکور در ماده ۲۶۵ ق.م.* به دین خود اعتراف

* ماده ۲۶۵ قانون مدنی: «هر کس مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است. بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد؛ بدون اینکه مقروض آن چیز باشد، می‌تواند استرداد کند».

می‌کند، چنین اقراری، قاطع دعوا است. چه آنکه مشکل، پذیرش حق مطالبه شده مدعی است و دادگاه را از رسیدگی به دلایل پرداخت و عنوان آن و بقای دین، بی‌نیاز می‌کند و پرونده را آماده صدور رأی می‌سازد. ایراد وارده بر این تعریف، این است که «خواستہ مطلوب مدعی» را گفته، در حالی که ممکن است در برخی موارد، مدعی، خود اقرار به بی‌حقی خود نماید و موجب فراغ دادرس از رسیدگی شود. اقرار قاطع دعوا در یک بررسی در مقابل اقرار به مقدمات دعوا قرار می‌گیرد که این اقرار، ناظر به مقدمات اثبات دعوا و اسباب مورد استناد مدعی است ولی به دعوا پایان نمی‌بخشد و حق مورد مطالبه را نمی‌پذیرد. مانند اینکه در دعوایی که مستند آن سندی باشد، خواننده اصالت سند را بپذیرد که دلیلی بر پذیرش اصل خواسته و مدعی وجود ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص ۲۴۵). اقرار به سبب و مقدمات دعوا شاید به نوعی اختلاف درباره موضوع مطروحه را حل کند ولی ارتباطی با تصدیق ادعای مدعی، ندارد. زیرا، ممکن است در رد آنچه پذیرفته است، دلیل اقامه کند و مفاد آن را خدشه‌دار و بی‌اساس سازد. «سبب دعوا در فوق، عبارت است از عاملی که حق مورد تقاضای مدعی دعوا از آن ناشی شده است (به ادعای مدعی). چنان‌که مدعی، مالکیت خانه‌ای را طرح کند و مالکیت خود را ناشی از بیع بداند؛ در این صورت، بیع را سبب دعوا گویند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۳۵۳). مؤلفی دیگر می‌نویسد:

اگر اقرار به امری شود که اصل موضوع، ادعای رقیب باشد؛ اقرار قاطع دعوا و هرگاه برخی از عناصر ادعا را در بر گیرد، اقرار غیر قاطع دعوا «اقرار به مقدمات» است که می‌تواند به صورت شفاهی یا کتبی بیان شوند یا همچنین در دادگاه یا خارج از دادگاه، به عمل آید (شمس، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۲۹۷).

یکی از مؤلفین حقوقی در توضیح عناصر دعوی می‌نویسد:

عناصر دعوی از قرار ذیل است: ۱. اخبار به حقی که در هر دعوایی از یک یا چند نفر به عمل می‌آید و مدعی نام دارند؛ ۲. اخبار به ضرر غیر. کسی که مدعی است، اخبار به ضرر غیر می‌کند و غیر را مدعی علیه می‌نامند؛ ۳. اخبار به حق به نفع خود (مدعی) ۴. مطالبه حق توسط مدعی یا قائم‌مقام قانونی او از کسی که خوانده نامیده می‌شود. ممکن است مستقیماً از خوانده یا به طور غیرمستقیم از دادگاه، مطالبه شود که این عنصر اصلی دعوا است؛ ۵. حق مورد اخبار جنبه خصوصی داشته باشد که وجه جدایی با امور حسبی همین است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۹۸-۵۰۱).

لذا با توجه به این مطلب می‌توان گفت؛ عناصر دعوا در فوق، مربوط به قبل یا زمان طرح دعوا می‌باشد. ولی اگر به اصل خواسته که مدعی به آن اخبار می‌کند اقرار شود؛ آن اقرار، قاطع دعوی است و اگر به یکی از این عناصر مثل اقرار به تصدیق اسنادی که مدعی، به استناد آنها اخبار به حقی نموده است که ملازمه با پذیرش مدعی به ندارد، اقرار شود؛ اقرار به مقدمات دعوی می‌باشد. مطابق فتوای امام خمینی علیه السلام:
اگر پاسخ مدعی علیه، از ادعای مدعی که عین است یا دین، اقرار به حق مدعی باشد و قبول کند که مدعی، درست می‌گوید و او همه شرایط اقرار را داشته باشد؛ حاکم، حکم به حق نموده و او را ملزم می‌کند بر اینکه، حق مدعی را بدهد و خصومت از بین می‌رود (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۲۵۷).

بعضی از مؤلفین حقوقی، معیار دیگری ارائه می‌دهند: «مقصود از اقرار قاطع دعوا، اقراری است در ماهیت دعوی و یا اقرار به امری که ملازمه با ماهیت دعوی داشته باشد. منظور از ماهیت آن قسمت از دعوا است که اظهار نظر دادگاه در آن قسمت، دعوی را مستقیماً، کلاً یا بعضاً فیصله دهد» (لنگرودی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۱-۱۲۷). در ایراد به این معیار گفته شده است که معیار مزبور مبهم است. زیرا، اقرار به مقدمات اثبات دعوی نیز مربوط به ماهیت دعواست ولی قاطع آن نیست. در اصطلاح آیین دادرسی مدنی، ماهیت دعوا در برابر شرایطی است که سبب پذیرش دعوا در دادگاه می‌شود (امور شکلی). مانند توجه دعوا به خواننده، رجوع به دادگاه صالح و یا هر امری که خواننده می‌تواند؛ ایراد کند. پس رسیدگی به اصالت سند، به این اعتبار رسیدگی ماهوی است و اقرار به اصالت آن باید اقرار قاطع دعوا باشد. در حالی که پیشنهادکننده معیار، این نتیجه را نمی‌پذیرد. مقصود از ماهیت دعوا در این معیار، حق مورد مطالبه می‌باشد که بدین گونه بیان شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۴۸). از طرفی، ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م، بین ماهیت دعوی و قاطع دعوی تفصیل و تفاوت قائل شده است* و حرف «واو» بین ماهیت دعوی و قاطع، مبین این تفصیل می‌باشد.

برخی از مؤلفین حقوقی، قاطعیت اقرار را از آثار اقرار دانسته و معتقدند:
اقرار از دلایل محکم دعاوی مدنی است که هرگاه کسی اقرار به امری می‌نماید که دلیل

* ماده ۲۹۹ مقرر می‌دارد: «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا «و» قاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد، حکم، و در غیراین صورت، قرار نامیده می‌شود».

حقانیت طرف است، خواستن دلیل دیگر برای ثبوت آن حق، لازم نیست (مدنی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۶۴).

در واقع، منظور او از این عبارت، همان فراغت دادرسی از رسیدگی بیشتر به دعوا و خاتمه‌دادن آن می‌باشد. در تفسیر نظر مؤلف مزبور، باید گفت: «از نظر ایشان همین که اقرار واقع شد، قاضی باید حکم بدهد، نه اینکه اقرار به دو نوع قاطع دعوی و غیر قاطع دعوی قابل تقسیم باشد. لذا، از آنجایی که ایشان این مسئله را در ذیل بحث آثار اقرار، آورده و نیز در تألیف دیگر خود (آیین دادرسی مدنی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۶۴) در تقسیمات اقرار، چنین تقسیمی را به عمل نیاورده است، قاطعیت از آثار لاینفک اقرار می‌باشد. ایراد وارده این است که ممکن است، اقراری صورت بگیرد ولی قاطع دعوا نباشد. مانند اقرار به مقدمات دعوی که موجب ختم دادرسی نمی‌شود و مدعی باید برای اثبات حق خود، دلیل ارائه کند. با توجه به تعاریف ارائه شده می‌توان گفت: «اقرار قاطع دعوی، اقراری است که از سوی خواننده دعوی نسبت به اصل خواسته خواهان صورت می‌گیرد و دادرسی را از رسیدگی به دعوا معاف می‌سازد».

۲-۱. مواد قانونی و رویه قضایی

چنان که گفته شد، قانون‌گذار، اقرار قاطع دعوی را تعریف نکرده است اما در تمیز حکم از قرار در ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م، مقرر می‌دارد: «اگر رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت، قرار نامیده می‌شود»؛ لذا تمامی احکام و بعضی از قرارها بسته به مورد آن قاطع دعوا می‌باشند که چنین آرای پس از اعلام ختم دادرسی، صادر می‌شوند. یکی از مهم‌ترین آثار اعلام ختم دادرسی صدور رأی قاطع دعوا است. یعنی، با استفاده از ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م که قاضی را مکلف به انشای رأی می‌داند، مقرر می‌دارد: «پس از اعلام ختم دادرسی در صورت امکان، دادگاه در همان جلسه انشای رأی نموده و به اصحاب دعوا اعلام می‌نماید. در غیر این صورت، حداکثر ظرف یک هفته انشا و اعلام رأی می‌کند». همچنین از اصل مقرر در صدر ماده ۳۶۲ قانون مزبور که ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر را غیرمسموع می‌داند، می‌توان فهمید که دعوا پایان یافته است و دادرسی، حق بررسی

مجدد پرونده را ندارد؛ مگر به موجب قانون. برای قاضی فراغت از دادرسی حاصل می‌شود و او نسبت به پرونده، بیگانه محسوب می‌گردد. قانون‌گذار در بند ۱ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م.، در بحث فرجام‌خواهی حکم مستند به اقرار قاطع دعوا را غیرقابل فرجام دانسته است، اما تعریفی از آن ارائه نکرده است.

با توجه به خلاء قانونی و اختلاف موجود در نظرات مؤلفین حقوقی، در آرای دیوان، نیز به‌ندرت به اقرار قاطع دعوی اشاره شده است که در ذیل به آن خواهیم پرداخت:

دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۸۰-۱۰۵۷-۹۸۰ سال ۱۳۳۸ ق. مقرر داشته است: مقصود از اقراری که موجب قطعیت و غیرقابل استیناف بودن حکم مستند به آن است، اقرار به مدعی‌به است، نه اقرار به مقدمات مثبته دعوا (عبده بروجردی، [بی تا]، ص ۲۴).

در رأی دیگری آمده است:

منظور از اقرار قاطع دعوی آن است که مدعی‌علیه اقرار به اصل دعوا نموده باشد؛ نه به صدور سند مدرک دعوی (رأی ش ۲۴۰۴-۹۳۹، سال ۱۳۰۷).

همچنین در رأی دیگری آمده است:

اقرار بر صدور سند، ملازمه‌ای با اقرار به اصل دعوی ندارد و استفاده از اقرار موقعی موجب قطعیت حکم است که اقرار بر نفس دعوی باشد، نه بر صدور سند، با وجود انکار مفاد آن به واسطه دعوی اجبار در تنظیم سند یا از اعتبارافتادن آن و ... (رأی ۲۷۷-۲۷/۵/۱۳۰۷).

در این آرا منظور از مدعی‌به و اصل دعوی همان اصل خواسته دعوی است که خواهان آن را از دادگاه درخواست نموده و در قسمت ستون خواسته، ذکر می‌کند. یکی از مؤلفین در تعریف مدعی‌به چنین آورده است:

در آیین دادرسی به معنای خواسته است، یعنی کار یا چیزی که مدعی، آن را از دادگاه می‌خواهد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۶۳۱).

شایان ذکر است که منظور از اصل خواسته این نیست که اقرار، ناظر به تمام ادعا باشد؛ بلکه به هر بخشی از ادعا اقرار گردد، دعوا پایان می‌پذیرد. این حالت در اقرار نسبت به نیمی از خواسته، قاطع است؛ هر چند که نسبت به نیمی دیگر رسیدگی ادامه یابد. البته، مدعی‌به، باید قابلیت تجزیه را داشته باشد.

با توجه به مطالب مذکور در فوق، این نتیجه حاصل می‌شود که پس از وقوع اقرار قاطع دعوا، دادرس باید در آن مقطع از رسیدگی، ختم دادرسی را اعلام نماید. اقرار در دعاوی مدنی از بارزترین دلایل است. زیرا، وقتی شخص عاقل بر ضرر خود و به نفع دیگری مطلبی را بیان می‌کند، کاشف از یک واقع است و تا زمانی که خلاف صحت آن اثبات نشده است، دادگاه مکلف به صدور رأی است. قاطعیت اقرار، مطلق نیست؛ بلکه دادرس باید بررسی کند که مورد اقرار، مخالف با حکم عقل و عادت نباشد و نیز از اموری نباشد که اقرار به آن بر حسب قانون، صحیح نیست (ماده ۱۲۶۹ ق.م).^{*} اگر چه اقراری صورت می‌گیرد و نوبت به رسیدگی به سایر دلایل مورد استناد، نمی‌رسد ولی رسیدگی و صدور حکم او رسیدگی ماهوی است. دادرس توانایی قضاوت کردن در آن پرونده را از دست می‌دهد و به نوعی آن دادرس، دیگر در آن پرونده، شخص ذی صلاح در مداخله نمودن، نمی‌باشد.

آنچه که تذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، این است که الزاماً پس از اقرار، حکم صادر نمی‌شود؛ بلکه در موارد خاصی، ممکن است، قرار صادر شود، مثلاً اگر خواهان در اثنا رسیدگی، اقرار به عدم مدیونیت خوانده نماید؛ دادرس، حکم به محکومیت خواهان را صادر می‌کند؛ ولی اگر اقرار به اموری صورت بگیرد که مربوط به ماهیت نبوده و از مقوله امور شکلی باشد، قرار رد صادر می‌شود. به عنوان مثال، در جلسه اول خواهان رأساً ذی‌سمت نبودن خود را به دادگاه اطلاع دهد. گاهی در قالب گزارش اصلاحی، مورد تصمیم واقع می‌شود. مانند اینکه هریک از طرفین دعوا به جزیی از خواسته دعوا اقرار نمایند و با هم، به همان میزان تراضی کند (شمس، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۷۰). پس از اعلام ختم دادرسی، دادرس حق ندارد که در رأی صادره، تغییراتی ایجاد کند؛ مگر اینکه به موجب اختیارات مصرحه در ماده ۳۰۹ ق.آ.د.م، به تصحیح رأی و یا به استناد ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی به رفع ابهام و اجمال از رأی صادره، مبادرت نماید و اگر چنانچه اقرار قاطعی که مستند رأی صادره بوده است، فاسد یا مبنی بر اشتباه بوده باشد و به‌طور کلی مطابق ماده ۱۲۷۷ ق.م. مورد انکار مقرر، واقع گردد؛

* ماده ۱۲۶۹ مقرر می‌دارد: «اقرار به امری که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد و یا برحسب قانون صحیح نیست، اثری ندارد».

باید به موجب تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی بر حسب مورد و یا به استناد قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۵، مورد اعتراض واقع شود که این موارد اعتراض نیز در مرجع دیگر به عمل می‌آید و توسط قاضی دیگری، مورد رسیدگی واقع می‌شود و قاضی صادرکننده رأی مستند به اقرار قاطع دعوا، حق دخالت ندارد.

لازم به ذکر است که ممکن است، رأیی قاطع دعوا باشد ولی به موجب قانون، قطعی نبوده و قابل تجدیدنظرخواهی باشد.^{*} مثلاً آرای مستند به سوگند، اگرچه قاطع دعوی است^{**} ولی قطعی نمی‌باشد. برای مثال، مؤلفی در این باره می‌نویسد: «قاطع بودن اقرار در مبحث آثار اقرار به این معنا است که دادرس مکلف است؛ صرف نظر از باور درونی خود، محتوای اخباری را که ارزش اقرار دارد، واقع تلقی کند، «بنابراین قاطع بودن اقرار با اقرار قاطع دعوا که در مقابل اقرار غیرقاطع یا اقرار به مقدمات قرار می‌گیرد، اشتباه نمی‌شود» (شمس، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۳۰۶). لذا، بررسی قطعیت با قاطعیت منظور ماست، چرا که هر کدام آثار خاص خود را دارند. زیرا، قاطعیت به همراه خصیصه ماهوی بودن در تمامی احکام و حتی در برخی از قرارها که آن قرار موجب خارج شدن پرونده از جریان رسیدگی در آن مقطع می‌گردند (قرار رد و سقوط دعوا و ...)، به تنهایی از مشخصه‌های اصلی آن رأی می‌باشد. در حالی که قطعیت از مشخصه‌های آرا نیست؛ بلکه یک رأی برای اینکه قطعی محسوب گردد، نیاز به شرایط یا اوصافی دارد. در قانون نیز احکام را از حیث قابلیت شکایت عادی ماهوی (رسیدگی مجدد دعوا از لحاظ شکلی و ماهوی) به قطعی و غیرقطعی قابل دسته‌بندی کرده‌اند.^{***} از آثار حکم قطعی این است که طرح مجدد دعوی در همان مرحله، با همان موضوع و همان اشخاص یا قائم‌مقام قانونی آنها، ممنوع است و از اعتبار امر

* بررسی تفاوت اقرار قاطع با آرای قطعی نیست، بلکه نفس قاطعیت آرا به طور منظور است (همچنین ر.ک: شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ص ۲۱۴).

** ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی: قسم، قاطع دعوی است و هیچ‌گونه اظهاری که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.

*** طبق مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م، اصل بر قطعی بودن آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی است، مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد. ماده ۳۳۱ این قانون، آرای غیرقطعی را برشمرده است.

محکوم‌بها، برخوردار است. در حالی که حکم قاطع دعوی، گرچه دعوا را در همان مرحله قطع می‌کند؛ ولی لزوماً به این معنا نیست که در مرحله دیگری، مجدداً قابل طرح و اعتراض نباشد. یکی دیگر از مهم‌ترین فرق‌های قاطع دعوا با قطعیت در این است که حکم قطعی، لازم‌الاجرا می‌باشد. در حالی که آرای قاطع، ممکن است قطعی و لازم‌الاجرا یا غیرقطعی باشند. رأی قاطع غیرقطعی، خاصیت اجرایی ندارد؛ مگر در موارد خاص که قرار اجرای موقت آن رأی، صادر گردد (ماده ۱۷۵ ق.ج آیین دادرسی مدنی و ماده ۴۱۹ قانون تجارت).

۲. دلایل مبنایی تصویب ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م.

چنان‌که در مبحث قبلی گذشت، فقط اقرار قاطع دعوا توکیل‌پذیر نیست. این در حالی است که تا سال ۱۳۷۹، طبق مواد ۶۲، ۳۶۸ و ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ اقرار قاطع دعوا که در دادگاه واقع می‌شد، در صورت تصریح در وکالت‌نامه، علیه موکل نافذ بوده است. از نظر فقها توکیل‌پذیر بودن، اقرار شهرت یافته است که در این مقاله به ذکر آنها در حد نقد و رد دلایل مبنایی تصویب ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م اکتفا می‌شود. آنچه در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ مجموعه اصول و مستندات می‌باشند که می‌توانند به عنوان دلایل مبنایی تصویب ماده ۲۰۵ ق.آ.د.م مورد توجه واقع شوند؛ لذا با رجوع به منابع فقهی، مواد قانونی و نظر مؤلفین حقوقی به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

۲-۱. لزوم اصیل بودن مقرر

از جمله شرایط صحت اقرار، اصیل بودن مقرر است. این نکته از مواد ۱۲۵۹* و ۱۲۷۵** ق.م. به‌ویژه از کلمه «خود» که در متن به‌کار رفته است، به دست می‌آید. زیرا، اقرار همیشه به زیان اقرارکننده است و از لحاظ حقوق و عرف نمی‌توان اخبار به زیان

* ماده ۱۲۵۹ ق.م: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است، برای غیر به ضرر خود».

** ماده ۱۲۷۵ ق.م: «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند، ملزم به اقرار خود خواهد بود». و نیز در مواد ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ این قانون، واژه «خود» استعمال شده است.

دیگری را اقرار نامید، پس اقرار نمی‌تواند؛ قابل نیابت باشد.

یکی از فقیهان در این خصوص می‌نویسد:

اقرار وکیل در اموری که خود جایزالتصرف نبوده و قاعده من ملک حاکم نباشد و اقرار از سوی موکل باشد، در حق موکل نافذ نیست. زیرا، به ضرر موکل منتهی می‌شود، نه مقرر (وکیل) (نجم‌الدین، [بی‌تا]، ص ۲۴۱).

در نتیجه، اقرار بر مقرر حجت است و او را به اقرارش مؤاخذه می‌کنند. به همین دلیل در مواد قانونی مانند مواد ۱۲۶۲، ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ ق.م. شرط بلوغ، عقل، قصد، اختیار، رشد و مفلس و ورشکسته نبودن برای مقرر پیش‌بینی گردیده است. فخرالمحققین نیز در مورد اقرار می‌نویسد:

اقرار در موردی صادق است که خود «مقرر به آنچه که اقرار کرده است؛ ملزم گردد، نه کس دیگر (فخرالمحققین، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۴۰).

در جواب می‌توان گفت وقتی مقرر با داشتن وکالت از غیر اقرار می‌کند، مانند آن است که خود موکل اقرار کرده باشد. در واقع، عمل وکیل را باید عمل اصیل تلقی کرد.

۲-۲. لزوم مضر نبودن اقرار، علیه دیگران

اقرار باید به نفع دیگران باشد، نه به ضرر آنها. اقرار وکیل، اخبار به ضرر غیر است. اخبار به حق به تنهایی ماهیت اقرار را معین نمی‌کند؛ زیرا شهادت و سوگند و ادعا نیز از مقوله اخبار هستند. آنچه این اخبار را ممتاز از سایر اقسام می‌کند، این است که اقرار به سود دیگری و ضرر مقرر است و همین ویژگی باعث اعتبار استثنایی آن می‌شود:

اخبار به سود مقرر، ادعاست و اگر مؤکد به شهادت خدا یا امر مقدس دیگر* باشد؛ سوگند است و اخبار به سود دیگری و ضرر شخص ثالث، شهادت است. پس تنها اخباری، اقرار نامیده می‌شود که به سود دیگری و ضرر مقرر باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۹۸).

* به استناد ماده ۱۶ آیین نامه سوگند مصوب ۱۳۲۱، دادگاه باید به نام خدای تعالی و صفات مختصه او سوگند دهد و نیز می‌تواند به مناسبت ملیت کسی که سوگند یاد می‌کند، کیفیت سوگند را از حیث زمان، مکان و غیره تعیین کند. «منظور از مقدس دیگر این است که دادگاه می‌تواند با توجه به بخش پایانی ماده مزبور، به‌ویژه واژه «و غیره» از پیروان باورهای دیگر، با توجه به ملیت آنها، سوگند به نیروهای ماوراءالطبیعه‌ای که نزد آنها مقدس است را بپذیرد» (شمس، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، ص ۲۷۵).

قانون‌گذار در ماده ۱۲۴۶ ق.م با غیرنافذ دانستن اقرار مفلس و تاجر ورشکسته به ضرر دین، بر این نکته تأکید کرده است و بر همین اساس اقرار مدعی افلاس یا ورشکستگی را نیز به ملاحظه حفظ حقوق دیگران، منشأ اثر ندانسته است (ماده ۱۲۶۵ ق.م).

فقها نیز با تکیه بر عدم نفوذ اقرار به ضرر دیگری، اقرار ورثه به دین متوفی را جایز نمی‌دانند. زیرا، اگر ورثه قبل از ادای حقوق و دیونی که به ترکه میت، تعلق می‌گیرد، اقرار کنند که مورث آنان به اشخاص بدهکار است؛ این اخبار را از آن جهت که به ضرر غیر یعنی، متوفی می‌باشد، جایز نمی‌دانند. بر همین اساس، اقرار ورثه قبل از استقرار مالکیت آنان نسبت به ترکه، غیرنافذ محسوب می‌گردد (قمی، ۱۳۲۴، ص ۵۶۹).

این در حالی است که اقرار وراثت نسبت به وصیت مازاد بر ثلث پذیرفته می‌شود. اقرار باید مستلزم ورود ضرر و لطمه‌ای به تمامیت جسمی مقرر (در امور کیفری) و یا صدمه و خسارت به اموال و حقوق مالی مقرر باشد. «اقرار» در حدیث «اقرارُ العقلاء علی أنفسهم جایز» مبین همین مطلب است. بنابراین اگر اقرار، زبانی برای مقرر در بر نداشته باشد و متضمن ضرر به دیگری باشد، شهادت محسوب می‌شود (محقق داماد، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۳۰).

در جواب می‌توان گفت وقتی مقرر با داشتن وکالت به نیابت از موکل اقرار می‌کند، اقرار او را باید اقرار موکل دانست و مانند آن خواهد بود که موکل خودش اقرار کرده باشد. در کلیه اعمالی که وکیل برای موکل خود انجام می‌دهد، آن عمل به موکل نسبت داده می‌شود.

۲-۳. مخالفت اقرار وکیل با مقتضای وکالت

فلسفه انتخاب وکیل در امور دادرسی، دفاع از حقوق موکل است؛ نه پذیرش ادعای خواهان یا تسلیم شدن در برابر دعوی. اگر خواهان، وکیل انتخاب می‌نماید، به این جهت است تا گرفتن حق او را تسهیل سازد و به آسانی درستی دعوا را به اثبات برساند. پس اگر با اقرار به حق خواننده، بی‌حقی خواهان را اثبات نماید؛ بر خلاف وظیفه و مقتضای وکالت، عمل کرده است. با توجه به اینکه وظیفه وکیل، دفاع از موکل است؛ می‌توان وجه عدم پذیرش اقرار وکیل را در این امر دانست که اقرار او علیه موکل، منافعی با وظیفه‌ای است که عهده‌دار آن شده است.

در صورتی که وکالت مطلق بوده و به وکیل چنین وکالتی داده نشده باشد، ایراد مذکور در فوق وارد است؛ ولی در مواردی که موکل خود بخواهد اقرار بکند اما حضور فیزیکی او در دادگاه ممکن نباشد، نباید دلیلی بر منع آن باشد.

از طرفی، در تمام اقسام نمایندگی نیابت، مقید بر این است که نماینده، رعایت غبطه و مصلحت اصیل را بکند (ماده ۶۶۷ ق.م.پس، اگر ولی یا قیم یا وکیل از اختیار خود به زیان اصیل استفاده کند، کار او التزامی برای مولی علیه و موکل به وجود نمی‌آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۵).

در اصطلاح حقوقی، مقصود از غبطه در نگهداری اموال مولی علیه این است که ولی عملی نکند که موجب فساد مال مولی علیه گردد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۴۸۷). تجویز وکالت در اقرار، خلاف مصلحت موکل می‌باشد، مصلحتی که رعایت آن در وکالت به نحو عموم، شرط است. این معیار در مورد عمل وکیل نسبت به موکل نیز جاری می‌گردد؛ لذا باید گفت غبطه، نوعی برتری‌خواهی از حد موجود خود می‌باشد و صاحب غبطه می‌خواهد از وضع موجود فراتر رود.

در اشکال وارده به دلیل مذکور در فوق می‌توان گفت اگر شخصی به دیگری وکالت دهد که ذمه مدیون او را ابرا کند، چنین وکالتی درست است. در عین حال که سبب خروج حق یا مالی از ملکیت موکل می‌شود، پس چرا توکیل در اقرار علی‌رغم رضایت موکل صحیح نباشد. علاوه بر آن، درست است که رعایت مصلحت موکل، مقتضای اطلاق وکالت است ولی تصریح موکل به وقوع اقرار از سوی وکیل در ضمن عقد وکالت، با مقتضای ذات عقد، منافات ندارد. در نتیجه، باید آن را صحیح دانست.

۴-۲. اجماع

عدم نفوذ اقرار وکیل علیه موکل چه در مجلس حکم واقع شده باشد و چه در غیر آن، مورد اجماع فقهاست (حسینی عاملی، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۵۸۸). ابن‌فهد نیز ضمن غیرنافذ دانستن اقرار وکیل علیه موکل، یکی از دلایل عدم صحت را اتفاق نظر علما ذکر می‌کند (حلی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۴).

در جواب می‌توان گفت که اولاً، عدم پذیرش اقرار وکیل که به اجماع مستند شده

است، به جهت توکیل ناپذیری اقرار نیست؛ بلکه به جهت آن است که اختیار وکیل شامل اقرار نمی‌باشد. به عبارتی، از آن‌جا که موکل صراحتاً اختیار اقرار را به وکیل نداده است، اقرار وکیل مؤثر نیست. ثانیاً، پاره‌ای از فقها، توکیل در اقرار را جایز می‌دانند (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۳۶۹ / محقق کرکی، ۱۴۱۱، ج ۸، ص ۴۹۳ / علامه حلی، [بی‌تا]، ص ۱۲۸). ثالثاً، اگر مبنای عدم صحت، عدم تصریح موکل به این امر باشد، در فرضی که موکل صراحتاً چنین حقی را به وکیل می‌دهد، چرا اقرار او صحیح نباشد.

۵-۲. لزوم مباشرت موکل در انجام اقرار

در مبحث وکالت، توکیل‌پذیری امور به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده است. مگر اینکه علم به مباشرت شخص در انجام عمل وجود داشته باشد. شخصی که انجام عمل توسط شخص خاص (موکل) را شرط می‌داند، باید ادعای خود را اثبات کند و در صورت عدم اثبات، ادعای آنها رد می‌شود و حکم به صحت وکالت داده می‌شود. اموری مانند: حق قسم همسران، سپری‌شدن عده، سوگند، شهادت، ایلاء و لعان از نظر فقیهان قابل توکیل نیستند. در این امور غرض شارع به انجام آنها توسط مباشر خاصی تعلق گرفته است (فاضل مقداد، ۱۴۰۳، ص ۳۸۶ / حلی، ۱۴۱۰، ص ۸۹-۸۴ / موسوی خمینی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۱-۴۲ / محقق حلی، [بی‌تا]، ص ۱۹۵). در واقع، این موارد آن‌چنان با ویژگی‌های فردی آمیخته است که صدور آن از سوی دیگران غیرممکن است. برخی مؤلفین حقوقی نیز این معیار را پذیرفته و می‌نویسند: «موضوع وکالت باید قابل نیابت باشد و از اعمالی نباشد که مباشرت شخص عامل در آن شرط است. مانند: رجوع به مطلقه رجعی و همچنین یمین، نذر، لعان، ایلاء، ظهار، شهادت (عبده بروجردی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۷ / امامی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۱۶). برخی فقیهان و حقوقدانان اقرار را نیز از مواردی می‌دانند که در تحقق آن مباشرت، شرط است و در نتیجه، انجام آن از سوی دیگری ممکن نیست (موسوی خمینی، ۴۰۸، ج ۲، ص ۴۱-۴۲ / محقق حلی، [بی‌تا]، ص ۱۹۵ / عبده بروجردی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۷).

در ردّ دلیل مذکور در فوق، می‌توان گفت که علاوه بر اصل توکیل‌پذیر بودن امور، اصل بر عدم مباشرت شخص در انجام عمل می‌باشد. استناد به عموم «أوفوا بالعقود» که وکالت را نیز در برمی‌گیرد، می‌تواند دلیل دیگری بر صحت وکالت، در هر امری باشد.

در واقع، باید گفت که توکیل در همه امور امکان‌پذیر است، مگر در جایی که قانون یا ضرورت‌های ناشی از نظم عمومی یا اخلاق، آن را منع کرده باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۵۳). از طرفی، در اقرار از باورهای فردی یا چیزی از این دست که قائم به شخصیت مقرر باشد، سخن به میان نمی‌آید؛ تا نتوان آن را به دیگری واگذار کرد (دادمرزی، ۱۳۸۳، ص ۸۶-۸۵). در حالی که وجود ویژگی‌های فردی در مواردی مانند حق قسم همسران، انقضای عده و سوگند، بدیهی و روشن است و به همین دلیل نیز قابل واگذاری به غیر نیستند.

۶-۲. اختصاص داشتن اقرار به امور انشایی

برخی فقیهان امامیه معتقدند، امور اخباری* نیابت‌پذیر نیستند (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۳۷۱). ابوحنیفه و هوادارانش نیز توکیل در اخبارات را محال دانسته و آن را ویژه امور انشایی می‌دانند (الجزیری، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۱۷۹). طباطبایی نیز در رد پذیرش نیابت در اقرار، از زبان علامه حلی در کتاب قواعد، ایراداتی را بیان می‌کند که یکی از آنها، این است که وکالت ناظر به امور انشائی است. در حالی که اقرار، امری اخباری است (طباطبایی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۷۳-۷۱). فخرالمحققین نیز با بیان همین معیار، معتقد است که اقرار چون اخبار از حقی است، دیگری را ملزم نمی‌نماید. زیرا، توکیل در انشائات می‌باشد، نه در اخبارات (فخرالمحققین، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۴۰).

در پاسخ به استدلال مذکور در فوق می‌توان گفت که معنای وکالت، واگذاری امری است به دیگری، حال این امر می‌تواند انشائی عقده‌ای باشد و یا انجام عملی. در توکیل در اقرار، موکل به وکیل می‌گوید: «من به فلانی مدیون هستم و دستور می‌دهم آن را در دادگاه ابراز کند». چون موضوع وکالت، شامل تصرفات حقوقی و عمل مادی می‌شود، وکالت صحیح است. زیرا، رفتن در دادگاه خود، عمل مادی مستقلی است و می‌تواند مورد وکالت قرار بگیرد. از طرفی، شهادت بر شهادت که امری اخباری است، در فقه

* اخباری بودن اقرار امری است که در فقه و حقوق پذیرفته شده است. سیوطی از علمای اهل سنت می‌نویسد: «قاعده اقرار، جایگزین انشا نمی‌شود. زیرا، اقرار خبر محض است و احتمال صدق و کذب در آن راه دارد...» (سیوطی، ۱۴۱۵، ص ۴۵). ماده ۱۲۵۹ ق.م. مقرر می‌دارد: «اقرار عبارت از اخبار از حقی است برای غیر به ضرر خود».

پذیرفته شده است (نجفی، ۱۳۹۴، ج ۲۷، ص ۳۸۱).^{*} در واقع، در ما نحن فیه، یک عقد وکالت انشا شده است که محتوای موضوع آن، امری است که ماهیتاً اخباری است، نه اینکه با وکالت که امری انشایی است، اخبار کرده باشیم. به بیان دیگر، در این جا نیز وکالت انشا شده است و شخصی به عنوان وکیل پا به عرصه وجودات اعتباری گذارده است. ولی کاری که باید انجام دهد، خبردادن به چیزی است، مانند اینکه فرد دیگری را وکیل نماید تا برای معرفی کالاهای ساخت شرکت او و خبردادن از کم و کیف محصولات تولیدی آن به خریداران احتمالی، به تأسیس دفتر نمایندگی برای شرکت او اقدام بنماید (دادمرزی، ۱۳۸۳، ص ۸۴-۸۵).

۲-۷. اصل براءت

به موجب ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی، اصل بر براءت است. با شک در نفوذ و تأثیر اقرار وکیل اصل، براءت ذمه موکل است و کسی که مدعی حق یا دینی بر دیگری است، باید آن را اثبات کند. برخی فقیهان و حقوقدانان با تمسک به اصل براءت اقرار وکیل را علیه موکل نافذ نمی دانند (ابن زهره، ۱۳۷۴، ص ۳۴۵ / حسین عاملی، [بی تا]، ص ۸۸۵ / حکمت نیا، ۱۳۷۶، ص ۸۲). محقق کرکی در این باره می نویسد:

اصل، براءت ذمه است و این حکم تا محقق شدن ناقل شرعی استصحاب می شود و ثابت نشده است که اقرار وکیل موجب مشغول شدن ذمه موکل می شود (محقق کرکی، ۱۴۱۱، ص ۲۱۹).
در اشکال به استدلال مذکور در فوق می توان گفت که اولاً، با وجود عموماتی مانند المؤمنون عند شروطهم که دلیل لفظی است و چنان که در مبحث بعدی خواهد آمد، برای نفوذ اقرار وکیل به آن استناد شده است، نوبت به اصل عملی نمی رسد. ثانیاً، استناد به اصل براءت در تمامی موارد نمی تواند، دلیل کاملی باشد. چه آن که اقرار، گاهی اوقات موجب مشغولیت ذمه نمی شود. به طور مثال، موکل به وکیل خویش می گوید که با عامل عقد مضاربه، حساب کن و بقیه حساب را از وی دریافت دار و به وصول حق من اقرار کن (حسینی عاملی، [بی تا]، ج ۷، ص ۵۶۰).^{**} چنان که ملاحظه می شود در این مثال، اقرار موجب مشغول شدن ذمه موکل نمی شود.

* لا تجوز الوكالة فی اقامة الشهادة الا علی وجه الشهادة علی الشهادة.

** إن الاقرار قد يكون مشغلاً للذمة كان يقول له حاسب عا ملی علی القراض و اقبض ما بقی الحساب و اقر عنی بوصول حقی إلی منه.

۳. نظریه منتخب

چنان‌که بیان شد؛ هیچ یک از دلایل ارائه‌شده برای توجیه توکیل‌ناپذیری اقرار بدون ایراد نیستند. از این رو، اقرار را باید قابل توکیل دانست و شایسته است که قانون‌گذار با پیروی از نظر برخی فقیهان، ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی را اصلاح نماید. در مقابل، دلایل توکیل‌پذیری اقرار به اختصار به شرح ذیل است:

۱. اصل این است که وکالت در هر امری جایز است؛ مگر اینکه به دلیل خاصی مباشرت در امری شرط شده باشد. مرجع این اصل، این است که آیا در امری مباشرت شرط است و مانعی برای وکالت وجود دارد یا خیر؛ که اصل، عدم مباشرت و عدم مانع است (نجفی، ۱۳۹۴، ج ۲۷، ص ۳۷۷). در مورد اقرار نیز این بحث مطرح است که آیا مانعی برای جواز توکیل در اقرار وجود دارد و اصل، عدم مانع و جواز این‌گونه اقرار است (طوسی، ۱۴۱۵، ص ۳۴۴). به نظر صاحب‌جوهر روایات خاصی که دلالت بر مشروعیت عقد وکالت دارند، کلیه مواردی را نیز که وکالت به آن تعلق گرفته، در برمی‌گیرند و باید آنها را مشروع دانست (نجفی، ۱۳۹۴، ج ۲۷، ص ۳۷۸).

۲. عموم و اطلاق «المؤمنون عند شروطهم» (حر عاملی، [بی‌تا]، ص ۳۵۳) و «اوفوا بالعقود» که عقد وکالت را در برمی‌گیرد، شامل تمام افراد آن و از جمله وکالت در اقرار نیز می‌شود؛ مگر اینکه دلیل دیگری آن را قید یا تخصیص بزند. دلایلی که برای توجیه توکیل‌ناپذیری اقرار، ذکر شده‌اند؛ با توجه به اشکالات وارد بر آنها، نمی‌تواند این عمومات را تخصیص بزند.

نتیجه

اقرار قاطع دعوی که به موجب ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹، غیرقابل توکیل اعلام شده است، اقراری است که از سوی خواننده دعوی نسبت به اصل خواسته خواهان صورت می‌گیرد و دادرس را از رسیدگی به دعوا معاف می‌سازد. با توجه به قید قاطع دعوی، اقرار به مقدمات دعوی، قابل نیابت می‌باشد.

دلایلی را که می‌توان به عنوان دلایل مبنایی توکیل ناپذیری اقرار ذکر کرد، عبارت‌اند از: لزوم اصیل‌بودن مقر، لزوم مضرنبودن اقرار نسبت به اشخاص دیگر، مخالفت با مقتضای وکالت، اجماع، لزوم مباشربودن موکل در اقرار، اختصاص اقرار به امور انشایی و اصل برائت. اما تمامی این ادله با اشکال مواجه بوده و نمی‌توانند توکیل‌پذیری اقرار را توجیه کنند. از طرفی، اصل این است که وکالت در هر امری جایز است؛ مگر اینکه به دلیل خاصی مباشرت در امری شرط شده باشد. این امر، وکالت در اقرار را نیز شامل می‌شود. عموم و اطلاق «المومنون عند شروطهم»^{*} و اوفوا بالعقود نیز که عقد وکالت را در برمی‌گیرد، شامل تمام افراد آن و از جمله وکالت در اقرار نیز می‌شود و دلایلی که برای توجیه توکیل‌ناپذیری اقرار ذکر شده‌اند، با توجه به اشکالات وارد بر آنها نمی‌تواند این عمومات را تخصیص بزند.

با توجه به اینکه وضع ماده ۲۰۵ مورد انتقاد می‌باشد، پیشنهاد می‌گردد که ماده مزبور به شرح ذیل اصلاح گردد: «اقرار وکیل علیه موکل در امور مدنی، نسبت به اموری که قاطع دعوا است، پذیرفته می‌شود؛ مشروط به اینکه موضوع اقرار به صورت صریح نزد وکیل انجام شده و موکل اختیار بازگویی آن را در دادگاه به او داده باشد».

* ابن‌قدامی و شمس‌الدین بن قدامی المقدسی، المغنی و شرح کبیر، ج ۴، دارالکتب العربی، ص ۳۸۴.

منابع

۱. ابن زهره، سید ابوالمکارم؛ غنیه النزوع؛ ترجمه سید مهدی انجوی نژاد؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۴.
۲. امامی، سید حسن؛ حقوق مدنی؛ ج ۲، چ ۴، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۶.
۳. امیری دولتشاهی، فتحعلی؛ اقرار مدنی؛ تهران: تابان، ۱۳۴۲.
۴. انصاری، شیخ مرتضی؛ مکاسب؛ تبریز: چاپ سنگی (در یک جلد)، ۱۳۷۵ق.
۵. بروجردی عبده، محمد؛ اصول قضایی حقوقی دیوان عالی کشور؛ تهران: تابان، [بی تا].
۶. —؛ حقوق مدنی؛ تهران: گنج دانش، ۱۳۸۰.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ ترمینولوژی حقوق؛ چ ۸، تهران: کتابخانه دانش، ۱۳۷۶.
۸. —؛ دانشنامه حقوقی؛ ج ۱، چ ۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۹. —؛ دانشنامه حقوقی؛ ج ۵، چ ۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۱۰. الجزیری، عبدالرحمان؛ الفقه علی المذاهب الاربعه؛ ج ۳، بیروت: دارالکتب، [بی تا].
۱۱. حسینی عاملی، محمدجواد؛ مفتاح الکرامة؛ ج ۷، بیروت: دارالتراث العربی، [بی تا].
۱۲. حکمت‌نیا، محمود؛ وکالت در اقرار؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۶.
۱۳. حلی، ابن ادريس؛ السرائر؛ ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

۱۴. حلی، ابن فهد؛ المهذب البارع؛ ج ۳، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۱۵. دادمرزی، مهدی؛ «وکالت در اقرار»؛ مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ش دوم، دوره بیست و یکم، تابستان ۱۳۸۳.
۱۶. سیوطی، جلال‌الدین؛ الاشباه و النظائر؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۷. شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی؛ ج ۲، چ ۴، تهران: میزان، ۱۳۸۲.
۱۸. —؛ آیین دادرسی مدنی؛ ج ۳، چ ۱، تهران: دراک، ۱۳۸۴.
۱۹. شهیدی، مهدی؛ اقرار غیر مجرد؛ مجموعه مقالات؛ چ ۲، تهران: نشر حقوقدان، ۱۳۷۸.
۲۰. شیخ‌نیا، امیرحسین؛ ادله اثبات دعوی؛ تهران: شرکت سهامی، [بی‌تا].
۲۱. صفار، محمدجواد؛ «توکیل‌پذیری ادله سه گانه اقرار، شهادت و سوگند»؛ مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۰-۲۹، بهار و تابستان ۱۳۷۹.
۲۲. طباطبایی، سیدعلی؛ ریاض المسائل؛ ج ۱۰، قم: مؤسسه آل‌بیت (عج)، ۱۴۲۰ق.
۲۳. طوسی، محمدبن حسین؛ مبسوط؛ ج ۲، چ ۳، تهران: المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.
۲۴. —؛ الخلاف؛ ج ۳، چ ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۵. عاملی، شیخ حر؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۲۶. عدل، مصطفی؛ حقوق مدنی؛ چ ۱، قزوین: بحر العلوم، ۱۳۷۳.
۲۷. فخرالمحققین، الشیخ ابی‌طالب؛ ایضاح الفوائد؛ ج ۲، چ ۱، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۸۸.
۲۸. قمی، میرزا ابوالقاسم؛ جامع الشتات؛ چاپ سنگی خوانساری، ۱۳۲۴ق.
۲۹. کاتوزیان، ناصر؛ اثبات و دلیل اثبات؛ ج ۱، چ ۴، تهران: میزان، ۱۳۸۵.
۳۰. —؛ قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی؛ چ ۷، تهران: میزان، ۱۳۸۱.
۳۱. —؛ قواعد عمومی قراردادها؛ ج ۲، چ ۶، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳.
۳۲. —؛ مقدمه علم حقوق؛ چ ۷، تهران: انتشارات بهنشر، ۱۳۶۵.
۳۳. محقق کرکی، علی‌بن حسین؛ جامع المقاصد؛ ج ۸، چ ۱، بیروت: مؤسسه آل بیت (عج)، ۱۴۱۱ق.

۳۴. مدنی، جلال الدین؛ آیین دادرسی مدنی؛ ج ۲، چ ۴، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۵.
۳۵. موسوی خمینی، روح الله؛ تحریر الوسيلة؛ ج ۲ و ۴، چ ۳، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۳۶. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام؛ ج ۲۷، چ ۶، تهران: دار الکتب الاسلامی، ۱۳۹۴ق.
۳۷. نجم الدین، ابوالقاسم؛ المختصر النافع؛ بیروت: مؤسسة مطبوعات الدینی، [بی تا].
۳۸. فاضل مقداد، جمال الدین؛ کنز العرفان؛ تهران: مکتبه مرتضویه، ۱۴۰۳ق.
۳۹. محقق حلی، جعفر ابن حسن؛ شرائع الاسلام؛ [بی جا]، [بی تا].
۴۰. محقق داماد، سیدمصطفی؛ قواعد فقه؛ ج ۳، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۷.

